

بازتاب مهربانی بر رشد ما

... درمی‌یابیم که مردم در ما خوبی‌هایی را می‌بینند که شاید خودمان متوجه نشده بودیم. دوستان‌مان ما را به خودمان نشان می‌دهند و باعث می‌شوند متوجه تغییرات‌مان شویم.
پاک زیستن، فصل ۲، "رابطه با دیگران"

در اولین روزهای پاکسی، اکثر ما احساس خیلی بدی نسبت به خودمان داریم. ما به خاطر خماری ناخوش هستیم. ما از هر کسی که می‌شناسیم و نمی‌شناسیم، متنفریم. ما بیشتر بخاطر گیر افتادن‌های‌مان شرم‌منده‌ایم. ما بخاطر حبس‌ها بازپروری‌ها و در بعضی موارد حتی به خاطر نمردن خود، پر از خشم هستیم. دورنمای آینده بسیار تاریک است. ما ناچاریم برای همه عمرمان به این جلسات احمقانه برویم و دیگر هیچ وقت نمی‌توانیم دوباره مواد مصرف کنیم و فقط مجبوریم جلسه، یکدیگر، پدرمان که به خاطر مصرفش از همان روز اول ما را بدبخت کرد، پیرزن طبقه پایین حتی با اینکه همیشه برای ما بدجنسی کرده بود را ببخشیم و ببخشیم. همیشه باید خوب رفتار کنیم و درباره مشکلات‌مان حرف بزنیم و به مشکلات بقیه گوش بدهیم و به بقیه معتادان که از ما آشفته‌تر هستند، کمک کنیم. حتی اگر بخواهیم قدر کمی نسبت به آینده خوش بین باشیم نیاز است تا تلاش فراوانی کنیم.

سرانجام مقاومت ما می‌شکند. ما "معامله را قبول می‌کنیم" - جلسات، راهنما، قدم‌ها، خدمت - و کمک به تازه‌واردان. ما نیروی برتر را پیدا می‌کنیم و شروع به دعا و مراقبه می‌کنیم. ما پدر را می‌بخشیم و مطمئن می‌شویم که همه داروهایش را تهیه کرده است (بدون اینکه به آنها دست بزنیم). ما با سپاسگزاری، کیک میوه بدمزه پیرزن همسایه را قبول می‌کنیم و مدفوع سگ کوچولوی واق واقوی او را از زمین برمی‌داریم، وقتی او این کار را نمی‌کند. وقتی او از خالکوبی جدید ما انتقاد می‌کند، به جای اینکه نقشه مرگش را بکشیم، به او لبخند می‌زنیم. بعضی اوقات ما این کارها را با بی‌میلی انجام می‌دهیم، اما حالا اکثراً تبدیل به طبیعت دوم ما شده است.

گاهی مردم متوجه ما می‌شوند. بعد از اینکه ما چند پمفلت به یک تازه‌وارد می‌دهیم، یک عضو قدیمی که به خوبی ما را در اوایل پاکسی بیاد می‌آورد، ما را بغل می‌کند (طولانی تر از حد معمول) و عمیقاً در چشم‌های ما نگاه می‌کند، اشک به چشمانش می‌آید. ما می‌پرسیم: "چه خبر؟" لحظه عجیب و غریبی است.

او به ما می‌گوید: "تو، خیلی عوض شدی، خیلی خیلی عوض شدی."
 ما با اعتراض جواب می‌دهیم: "اوه، بی خیال" ما فقط چند پمفلت به یک تازه‌وارد داده بودیم! اما مقاومت ما در مقابل همین هم می‌شکند. ما کار درست را انجام می‌دهیم و می‌گوییم: "ممنون" و او را در آغوش می‌گیریم.

من قصد دارم که امروز مهربان و بخشنده باشم. اگر کسی به این موضوع اشاره کرد، من جواب می‌دهم "ممنون" من می‌توانم به آنها و خودم بگویم که تغییر کرده‌ام.